

تندباد اهانت بر ساحت حکیم
در روزگاری که امواج سهمگین فرهنگ‌های بیگانه و تلاش برای تضعیف هویت ملی، مرزهای فرهنگی ایران را بیش از هر زمان دیگری تهدید می‌کند، نام «ابوالقاسم فردوسی» بار دیگر در مرکز توجه قرار گرفته است. نه به واسطه همایشی برای بزرگداشت او، که به دلیل توهین‌هایی سازمان یافته که از سوی برخی افراد در فضای مجازی و رسانه‌ای به ساحت این بزرگ‌ترین حماسه‌سرای تاریخ ایران و شاهکار بی‌بدیش، شاهنامه، روا داشته شده است. این اهانت‌ها که با واکنش گسترده و قاطعانه مردم، اهالی فرهنگ مقامات کشور روبه‌رو شد، فرصتی دوباره فراهم آورد تا شخصیت، اهمیت و جایگاه بی‌مانند فردوسی در تاریخ و فرهنگ ایران

پندآموزی است که خرد، دادگری، آزادی، و وفای به عهد را می‌ستاید. آغاز کتاب با «به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه برنگذرد» میهن‌پرستی و عشق به ایران: عشق به ایران، جان‌مایه اصلی شاهنامه است. فردوسی با به تصویر کشیدن شکوه و عظمت تاریخ ایران، از دوران اساطیری تا پایان دوره ساسانی، حسِ از غرور ملی و تعلق به سرزمینی باستانی و منمندن را در روح ایرانیان دمید. این حس میهن‌دوستی، فارغ از هر گونه نژادپرستی کور، بر پایه ارزش‌های انسانی و فرهنگی مشترک بنا شده است.

دینداری و یکتاپرستی: فردوسی مسلمان‌ی معتقد و شیعه بود. شاهنامه با ستایش پروردگار آغاز می‌شود و در جای‌جای آن، باور به یزدان

هجمه‌های اخیر: نژادپرستی یا جهل؟

اخیراً، برخی افراد با عناوینی چون فعال فضای مجازی، با هدف دیده‌شدن یا از روی ناآگاهی، اتهاماتی چون «نژادپرستی»، «فاشیسم» و «خشونت‌گرایی» را به شاهنامه و فردوسی نسبت داده‌اند. این افراد با استناد به ابیاتی خارج از بافت تاریخی و روایی داستان و نادیده گرفتن روح کلی حاکم بر شاهنامه که ستایش

پندآموزی است که خرد، دادگری، آزادی، و وفای به عهد را می‌ستاید. آغاز کتاب با «به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه برنگذرد» میهن‌پرستی و عشق به ایران: عشق به ایران، جان‌مایه اصلی شاهنامه است. فردوسی با به تصویر کشیدن شکوه و عظمت تاریخ ایران، از دوران اساطیری تا پایان دوره ساسانی، حسِ از غرور ملی و تعلق به سرزمینی باستانی و منمندن را در روح ایرانیان دمید. این حس میهن‌دوستی، فارغ از هر گونه نژادپرستی کور، بر پایه ارزش‌های انسانی و فرهنگی مشترک بنا شده است.

دینداری و یکتاپرستی: فردوسی مسلمان‌ی معتقد و شیعه بود. شاهنامه با ستایش پروردگار آغاز می‌شود و در جای‌جای آن، باور به یزدان

فردوسی، پاسدار هویت ایرانی

در برابر هجمه‌های دوران



«آزادگی» و «جوانمردی» فارغ از نژاد و قومیت

است، سعی در تخریب چهره این حکیم فرزانه داشته‌اند.

این ادعاها در حالی مطرح می‌شود که شاهنامه مملو از شخصیت‌های مثبت و منفی از اقوام گوناگون (ایرانی و تورانی) است و قضاوت فردوسی بر اساس نژاد نیست بلکه بر مبنای «کردار» شخصیت‌هاست، پیران و سیه، وزیر خردمند افراسیاب که شخصیتی تورانی است، یکی از خردمندترین و صلح‌طلب‌ترین چهره‌های شاهنامه به شمار می‌رود. این نشان می‌دهد که معیار فردوسی، انسانیت و خرد است، نه تعلقات قومی.

ایشان در بیانات مختلف، فردوسی را صرفاً یک شاعر ندانسته و او را یک «حکیم» واقعی می‌دانند: «شاهنامه فردوسی پر از حکمت است، او انسانی بوده برخوردار از معارف ناب دینی... من موقعی که از فردوسی تجلیل می‌کردم، شاهنامه تحلیل خود و به همگان یادآوری کند. واکنش یکپارچه مردم و تأکید مقامات عالی کشور بر حکمت الهی و اسلامی این حکمت، اسلامی است یا غیراسلامی.»

رهبر انقلاب، حکمت موجود در شاهنامه را «حکمت الهی» و «معنوی و پیامبرانه» توصیف کرده و معتقدند که فردوسی شعر خود را ظرفی برای حکمت اسلامی و قرآنی قرار داده است.

«شما توجه کنید، در بین شعرای ما «حکیم

فردوسی» مطرح است؛ حکمت فردوسی حکمت الهی است. در عمق داستانهای فردوسی، حکمت گنجانده شده. فردوسی دلباخته و مجذوب مفاهیم حکمت اسلامی بود.»

این نگاه، خط‌طلاتی بر تمام اتهاماتی می‌کشد که سعی دارند فردوسی را شخصیتی ضد دین یا صرفاً ملی‌گرای بی‌توجه به معنویت معرفی کنند و جایگاه او را به عنوان یک حکیم مسلمان و یک شخصیت وحدت‌بخش در فرهنگ ایرانی تثبیت می‌کند.

واکنش عمومی در برابر توهین‌ها به فردوسی

اهانت به فردوسی با واکنش سریع و گسترده اقصار مختلف مردم ایران مواجه شد. این واکنش‌ها نشان داد که فردوسی و شاهنامه بخشی جدایی‌ناپذیر از وجدان جمعی و تاریخ فرهنگی ایرانیان است.

کاربران شبکه‌های اجتماعی با ایجاد هشتگ‌هایی در حمایت از فردوسی، به بازنشر اشعار شاهنامه، تحلیل‌های کارشناسان و محکومیت اهانت‌کنندگان پرداختند. بسیاری از کاربران، این توهین‌ها را حمله‌ای مستقیم به هویت ملی و زبان فارسی تلقی کردند.

شاعران، نویسندگان، استادان دانشگاه و چهره‌های سرشناس فرهنگی و هنری با انتشار بیانیه‌ها و یادداشت‌های متعدد، ضمن دفاع از جایگاه والای فردوسی، این گونه‌اظهارات را ناشی از بی‌سوادی و تلاش برای کسب شهرت به هر قیمتی دانستند. بنیاد فردوسی نیز با صدور بیانیه‌ای رسمی، این توهین‌ها را محکوم کرد.علاوه‌بر موضوع گیری چهره‌های فرهنگی، این اهانت‌ها واکنش‌های قضائی را نیز در پی داشت. دادستانی تهران علیه یکی از فعالان فضای مجازی که به فردوسی توهین کرده بود، به اتهام «توهین به مقدسات و جریحه‌دار کردن عفت عمومی» اعلام جرم کرد.

کاخ‌ی بلند از نظم که گزنده نمی‌پذیرد
همان‌گونه که خود فردوسی بیش از هزار سال پیش سرود: «بی‌ی افکندم از نظم کاخی بلند / که از باد و باران نیاید گزند»، امروز نیز مشخص است که ساحت بلند فردوسی و شاهنامه، استوارتر از آن است که با اداهای مسموم توهین و جهالت، گزندی بیابد. هجمه‌های اخیر، با تمام تلخی، این نتیجه‌شیرین را در پی داشت که بار دیگر اهمیت فردوسی را در عنوان سستون خیمه هویت ایرانی به همگان یادآوری کند. واکنش یکپارچه مردم و تأکید مقامات عالی کشور بر حکمت الهی و اسلامی فردوسی، نشان داد که حکیم توس، یک حقیقت زنده و جاری در رگ‌های فرهنگ امروز و فردای ایران است؛ حقیقتی که هر ایرانی آزاده‌ای خود را موظف به پاسداری از آن می‌داند.



می‌گوید که تو نمی‌شوی. چشم‌هایش را باز می‌کند. می‌خندد و رو به تو می‌گوید:

گفتم به آقا.
دستت را می‌گیرد و بلند می‌شوی. رامین روی زمین پای چرخ ماشین نشست و آچار به دست است. قبل آنکه بررسی چی شده ترگس که مشغول زدن کرم ضدآفتابش است، می‌گوید:

رد تصادف بوده.
ایمان برایت زبزدازی روی سطح صاف و دور از خار و خشاک می‌اندازد و با تلبتش برایت قیله پیدا می‌کند. جاسامزت را پهن می‌کنی و نوشته روی مهر را می‌خوانی:

«یا امام رضا»
بغض چنگ می‌اندازد در گلویت می‌خواهی لب به شکوه باز کنی اما زیر لب می‌گویی:
- مهم نیست کجام، مهم قلیمه که حرم اقااست.
نیاید این سفر رو زهر بچهم کنم. همین که منو با خودشال می‌شوی. رامین از ترگس، خارو شکر، می‌گویند فقط التماس‌های ایمان را می‌بینی و پا حنا زده‌ات رو می‌بوسد. به چشم‌های خیره می‌شود و می‌گوید:

- از وقتی آقاچون فوت کرد و شما اومدی پیش ما دیگه خانوادگی ترفتمش. مشهد. الاثم که سالی به بار بابا واسه شهادت امام رضا، تورو تنها می‌بره زبارت. نمی‌دونم چرا مامان هیچ وقت نمی‌ذاره منم هم‌راهتون بیام. میگه تو شلوغی اونجا یا می‌شم یا خفه! پادته خان‌چسون اون موقع‌ها که می‌مودیم مشهد، خونه شما، با هم می‌رفتم زبارت. فکر کنم چهار پنج ساله بودم!

می‌خندی و پیشانی‌اش را می‌بوسی. می‌گویی:
- از همین جا هم سلام بدی آقا صدات رو می‌شنوم. ایمان، چشم‌هایش را می‌بندد و زیرلب چیزی

صفحه ۶

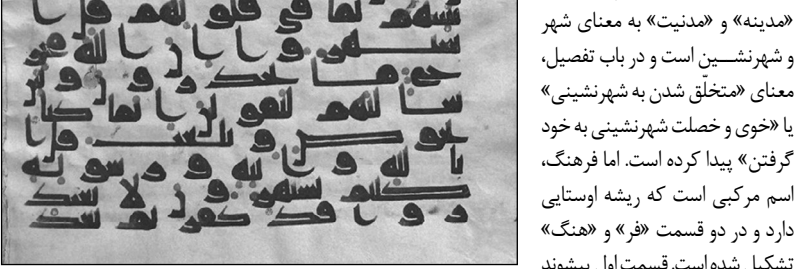
یکشنبه ۹ شهریور ۱۴۰۴

۷ ربیع‌الاول ۱۴۴۷ - شماره ۲۳۹۴۲



از اسکندریه تا بغداد

مسیر انتقال دانش در تمدن اسلامی



درباره دووازه فرهنگ و تمدن باید اشاره کنیم که تمدن، کلمه‌ای عربی است و اندیشه تمدن و هم‌خانواده آن «مدینه» و «تمدین» به معنای شهر و شهرنشین است و در باب تفصیل، معنای «متخلف شدن به شهرنشینی» یا «خوی و خصلت شهرنشینی به خود گرفتن» پیدا کرده است. اما فرهنگ، اسم مرکبی است که ریشه اوستایی دارد و در دو قسمت «فر» و «هنگ» تشکیل شده است. قسمت اول پیشنهاد و قسمت دوم از ریشه «هنگ» به معنی کشیدن و فرَهِختن است. با وجود عربی بودن کلمه تمدن، واژه دیگری که مترادف آن در زبان عربی بوده و معنای «تمدن شهرنشین» و «تجهیزات صنایع» را می‌رساند، کلمه «حضاره» و «حضارت» می‌باشد و نیز مترادف واژه فرهنگ در زبان عربی، کلمه «التقافه» است که به معنی تمدن معنوی و فرهنگ به‌کار برده شده است. تاریخچه به‌کارگیری واژه فرهنگ در زبان فارسی به ایران پیش از اسلام بازمی‌گردد و در ستون پهلوی پیش از اسلام و پس از آن، پیوسته به‌کار می‌رفته است. واژه فرهنگ در سده‌های گذشته به معنای آموزش و پرورش یا آموختن ادب و علم و دانش بوده و در لغتنامه‌های عربی نیز «ادب» را با فرهنگ و «هؤدب» را «فرهنگ‌آموخته» و «متأدب» را «فرهنگ‌آموزنده» معنی کرده‌اند. لیکن در دوره‌های اخیر، به سبب تحول مفهوم آن فرهنگ با دو واژه Educator و Culture باید گفت که Educator مطابق با معنای قدیمی فرهنگ در زبان فارسی یعنی آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت است، اما Culture با این‌که دارای ریشه لاتینی است، ولی در قرن اخیر توسط دانشمندان علوم اجتماعی و انسان‌شناسی، مفهوم آن تحول پیدا کرده است و به مجموعه علم و رسوم، باورهای دینی، علم، هنر، ادبیات و اخلاقیات اطلاق شده که در زبان فارسی نیز در دهه‌های اخیر در همین معنا به‌کار رفته است. دو عامل مهم در شکل‌گیری تمدن اسلامی نقش اساسی داشتند:

- منابع داخلی و اصل
- منابع و کانون‌های خارجی

۱. **منابع داخلی و اصل: قرآن و حدیث**
قرآن و حدیث نقش بسزایی را در تکوین و ایجاد تمدن اسلامی ایفا کرده است و منبع همه امور اسلامی در تمام زمینه‌ها بوده است، به‌خصوص که این منابع نقش مضاعفی را در ایجاد و پرورش علوم اسلامی داشته‌اند. از همان قدم اول، یعنی نعت پیامبر حضرت محمد(ص) که با نزول اب «قرآ باسم ربی الذی خلق... الذی علم بالقلم، علم الانسان ما لم يعلم» شروع شد، مشخص بود که خداوند متعال نسبت به علم و دانش چه اهمیت و ارزشی قائل است. بیشتر آرای قرآن نیز تأکید بر همین موضوع دارد و همواره برتری علم و عالم را گوشزد می‌کند و بهترین عامل خوشبختی و سعادت انسان‌ها می‌داند و سعی می‌کند که همه مردم به این جهت سوق داده شوند. اما در مورد منبع دیگر، یعنی حدیث یا سنت نبوی که سرچشمه آن هم از منبع اول است، باید گفت بی‌تردید یکی از عوامل محرک و شوق مسلمانان در جهت کسب علم و دانش، سخنان برجتها و عمیق پیامبر اسلام(ص) و جانشینان وی بوده است. پیامبر نیز مانند قرآن، در دو جبهه عمل و نظر، اهمیت علم را گوشزد می‌کند. روایاتی مثل «دانشمندان وارثان پیامبران‌اند»، «دانش‌طلبی بر هر مسلمان واجب است»، «علم را بجویند حتی در چین» و «ز گهواره تا گور، جویای دانش باشید» تأکید گفتاری و نظری پیامبر را می‌رساند. رفتارهایی از قبیل: پیامبر اسلام(ص) در جنگ بدر، شرط آزادی اسیران را سوادآموزی به ده نفر از مسلمانان قرار دادند، توصیه به زین بن ثابت برای آموزش زبان‌های دیگر مثل سریانی و عبری، وارد شدن آن حضرت به مسجد و مشاهده دو گروه عبادت‌کنندگان و دانش‌طلبان و پیوستن به گروه دوم، یعنی دانش‌طلبان، همه تأکید عملی آن حضرت را در جهت تحصیل علم می‌رساند. حضرت علی(ع) می‌فرماید: «ای مردم! بدانید که دین هنگامی کامل و درست است که علم بیاموزد و علم خود را به‌کار ببرند. آگاه باشید، تحصیل علم واجب‌تر از تحصیل مال است.» امام باقر(ع) می‌فرماید: «زمان دانش آن است که آن را به دیگران تعلیم دهی.» امام صادق(ع) می‌فرماید: «دوست دارم با تازینه بر سر دوستانم کوبیده شوی آنان از تحصیل دانش باز نمانند.» بنابراین، تحصیل علم و دانش نزد پیامبر و ائمه اطهار یک اصل اساسی بود و مسلمانان را به فراگیری آن توصیه می‌کردند.

۲. **منابع و کانون‌های خارجی**
الف. مراکز علمی یونانی و سریانی‌زبان

اسکندریه
شکی نیست که در شکل‌گیری تمدن اسلامی، غیر از منابع اصل، منابع و کانون‌های خارجی نیز تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. از ظهور اسلام، اسکندریه یکی از مراکز مهم علوم یونانی به حساب می‌آمده که دانشمندان برجسته‌ای در آن گرد هم می‌آمدند و به تدریس و تحقیق می‌پرداختند. اسکندریه پس از مرگ اسکندر، جای آن را گرفت، زیرا آتن گرفتار تشنجبات سیاسی- نظامی شد و کانون‌های علمی خاموش گردید. بقایای علوم یونانی به اسکندریه منتقل شد و این شهر محل تلاقی جریان‌های فکری، فرهنگی و فلسفی ملل بزرگی مثل بابلی، ایرانی، مصری، یهودی و یونانی شد و به این ترتیب علوم شرق و غرب در هم آمیخت و همان جابه‌جایی فرهنگی تحقق یافت. اسکندریه مدت‌ها پس از ظهور اسلام باقی ماند و حتی زمان تصرف مصر توسط مسلمانان، فعالیت علمی آن ادامه داشت. در حوزه اسکندریه، رشته‌های مختلفی از جمله پزشکی، ریاضیات، نجوم، ادبیات و به‌ویژه فلسفه فعالیت می‌کردند و دانشمندان پراوراه‌ای در آنجا مشغول تدریس بودند. یکی از ویژگی‌های برجسته حوزه علمی اسکندریه، تلاش دانشمندان آن برای تلفیق فلسفه ارسطو و افلاطون با آموزه‌های دینی و فلسفی یهودی و مسیحی بود. این رویکرد مشابه سیاستی بود که فارابی در قبال دین اسلام در پیش گرفت. در واقع، آنها سعی داشتند تا با حفظ اصول فلسفی این دو فیلسوف یونانی، با اعتقادات دینی زمان خود هماهنگ شوند. در نتیجه همین روش و کارکرد بود که مکاتب فلسفی جدیدی به‌نام‌های «فوالاطونیان» و «فیتاغورثیان» به وجود آمد. وقتی میراث یونانی به جهان اسلام آمد، بیشتر به دست نوافلاطونیان و با رنگ شرقی صورت گرفت. احمد آرام می‌گوید: «فلاطون بیشتر به میانجی‌گری اندیشه‌های نوافلاطونیان و ارسطو از طریق اسکندر افروдіس و تمپستیوس (دولت‌مد، خطیب و فیلسوف مشائی یونانی و شارح برجسته آثار ارسطو) در جهان اسلام مورد مطالعه قرار گرفت.» کانون علمی- فلسفی اسکندریه در زمان عمر بن عبدالعزیز به انطاکیه (شهری در استان حثای در جنوب ترکیه کنونی که مرکز همین استان است) منتقل شد و به‌تدریج از فعالیت آن کاسته شد. اما بقایای آن در مناطق شمال عراق و آسیای صغیر نفوذ کرد و از طریق ترجمه‌های گوناگون ایرانی و یهودی در نهضت ترجمه بغداد به دست مسلمانان رسید. علاوه‌بر اسکندریه، مراکز دیگری نیز در منطقه بین‌النهرین و سوریه وجود داشت که نقش مهمی را در استقلال افکار و عقاید یونانی و همچنین در ترجمه کتب یونانی به زبان سریانی (یکی از زبان‌های آرامی میانه که به عنوان زبان ادبی و مذهبی مسیحیان سریانی در طول تاریخ مورد استفاده قرار گرفت) و سپس عربی ایفا می‌کردند. برخی از این مراکز عبارت بودند از: انطاکیه، ادسا (ژها)، حران، نصیبین و قنسیرین و مراکز دیگر. زبان بیشتر این مناطق سریانی بود که از زبان آرامی منشعب شده بود. یکی از دلایل به‌وجود آمدن مدارس علمی در مراکز سریانی‌نشین، اختلافات و درگیری‌های شدید میان کلیسای روم شرقی بود. سریانی‌ها برای این‌که از بی‌ازس و روم جدا شوند، ناگزیر بودند زبان سریانی را غنی سازند و بهترین شیوه برای این کار، تأسیس مدارس مستقل بود که با تدریس علوم مختلف و توسعه زبان سریانی تکمیل می‌شد.

نقاشی

با صدای فریاد، مادرم سراسیمه وارد اتاقم شد.
-چی شده پسرم؟ خواب بدیدی؟
-آره مادر کابوس می‌دیدم خواب دیدم یک نفر منو هلا داد و با صندلی چرخدار پرت شدم تو دره.
- حتما شام زیاد خوردی.
- نه مادر شما که داشتن سریالای مورد علاقه‌تونو تماشا می‌کردین من دو سه لقمه از اون لولت خوشمزه‌تون خوردم همین.
-خوب به عرقو پاک کن، طبیعه که آدم بعضی وقت‌ها رویاهای ناخوشایندی ببینه شب‌خوش عزیزم.
با مشاهده ساعت روی دیوار که شب‌ساز و یولون بود و عقربه‌هایش سه نیمشب را اعلام کرد، من دوباره به خواب رفتم. صبح زود با صدای جیک‌جیک گنجشک‌های یک پنجره بیدار شدم، روز سرنوشت‌سازی بود و من باید نهایت تلاشم را می‌کردم تا نقاشی نیمه‌کاره‌ام را تمام کنم. البته نیمه‌کاره که نمی‌شد. گفت تقریباً رو به اتمام بود و باید دستی به سرو و شورتش می‌کشیدم.
لحظه مسافه فرا رسید و من و مادرم توانستیم بعضی یعنی رأس ساعت شش بعدازظهر در پارک نزدیک خانه‌ام حضور داشته باشیم. پارکی زیبا با گل‌های بنفشه و به همین دلیل این پارک به پارک بنفشه معروف شده بود. نفس‌ها در سینه حبس شده و همه منتظر رای داور بودند. به محض اینکه داور نام‌ما را به عنوان نفر اول صا از د شدت هیجان از صندلی چرخدارم برخاسته و چند قدم راه رفتم. صدای فریاد تماشاگران هنوز توی گوشمه که می‌گفتن آفرین، آفرین دامه بدو داور مسابقه که یکی از استادان معروف نقاشی بود گفت: احسنت چهره پدرت را از قدر طبیعی به تصویر کشیدهای که نتوانستم تو را نفر اول اعلام کنم.
دکتر معالج من قبلاً راست گفته بود که با یک شوک تو احتمالاً بتوانی دوباره راه بروی. من تصویر کشیدم و دل پدر مرحومم را شاد کردم و پروردگارم پاهایم را دوباره به من هدیه داد.

فریبا افشین‌فر

سرت را تکیه داده‌ای به شیشه ماشین. به آسمان غمبکر زده جاده چشم دوخته‌ای. چیزی نمانده مثل آن بزنی زیر گریه دنبال خورشیدی می‌گردد که هنوز پایین نیامده پشت ابرها پنهان شده.

نگران نماز ظهرت می‌شوی. لب از ذکر برمی‌داری و می‌گویی:

- بزَن کنار نماز رو بخونم. به گمونم وقت صلات

ظهر باشه.

صدایت میان آهنگی که فضای بسته ماشین را پر کرده گم می‌شود. پَر تسبیح فیروزه‌رایت را می‌کشی به لاله گوش سپرت رامین، که پشت فرمان نشسته. دست می‌برد پشت گوشش. از آینه و از پشت شیشه‌های دودی عینکش تو را می‌بیند. از صندلی عقب به آینه نگاه می‌کنی و دوباره خواستات را می‌گویی:

- نگه دار نماز بخونم. این کوفتی رو هم قطع کن. سرم رفت.

رامین پوست تخمه را با پشت دست از کنج لیش

برمی‌دارد. عینک آفتابی را بالا می‌دهد و صدای ضبط

را پایین.

دوباره ذکر گفتن را از سر می‌گیری و سعی می‌کنی عصبانیت را پنهان کنی. صدای رامین را می‌شنوی:
- هنوز که چهره‌ت گر گرفته‌اس خالچون! د کواته بیا مادر من. همیشه شعبون به بارم رمضون. اونم به‌خاطر ما. یه بار به‌جای مشهد بریم اصفهان. بد؟ ها خالچون؟ اشکالی داره؟
مسکرمه‌ایات که درهم می‌روی رود، رامین لیخندش را جمع می‌کند. ایمان نوه ده ساله‌ات می‌برد وسط حرف‌هایتان. تلبتش را سمت تو می‌گیرد و با داد می‌گوید:
- می‌بینی خالچون! بابام نذاشت با بچه‌های مدرسه برم اردو.



وقتی دنیا رنگِ تو می‌گیرد

عاشق که باشی، دنیا برایت رنگ و بویی دیگر دارد.
همه چیز، حتی ساده‌ترین‌ها، شکل دیگری می‌گیرند.
نسیم، بوی او را می‌دهد؛
باران، صدایش را در گوش تو زمزمه می‌کند؛
و هر طلوع، نگار برای دیدن لیخند او اتفاق می‌افتد.
همه چیز را برای کسی می‌خواهی که دوستش داری.
دلت می‌خواهد در نظرش همیشه خوب باشی... خوب خوب. آن قدر خوب که وقتی از تو یاد می‌کند، چشمانش برق بزند.
نگامت، کلامت، رفتارت،
همه و همه طوری باشند که او دوست دارد؛ دلت نمی‌خواهد حتی سایه‌ای از اندوه، در دلت بیندازی.

عاشق که باشی، دنیا برایت رنگ و بویی دیگر دارد.
همه چیز، حتی ساده‌ترین‌ها، شکل دیگری می‌گیرند.
نسیم، بوی او را می‌دهد؛
باران، صدایش را در گوش تو زمزمه می‌کند؛
و هر طلوع، نگار برای دیدن لیخند او اتفاق می‌افتد.
همه چیز را برای کسی می‌خواهی که دوستش داری.
دلت می‌خواهد در نظرش همیشه خوب باشی... خوب خوب. آن قدر خوب که وقتی از تو یاد می‌کند، چشمانش برق بزند.
نگامت، کلامت، رفتارت،
همه و همه طوری باشند که او دوست دارد؛ دلت نمی‌خواهد حتی سایه‌ای از اندوه، در دلت بیندازی.